# عنوان: آموزش زبان فارسی در مدارس، اساس هویت ملی در عصر جهانی شدن

محمد نقوی، منصور رحمانی، سعیده محمودی

**تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۱۷**

**تاریخ چاپ: ۱۴۰۴/۱۱/۲**

چکیده:

این مقاله با رویکردی بین‌رشته‌ای (آموزشی، جامعه‌شناختی و فرهنگ‌شناختی) به تحلیل نقش محوری و چندوجهی آموزش زبان فارسی در مدارس ایران، به‌عنوان عاملی بنیادین در تحکیم هویت ملی می‌پردازد. استدلال اصلی مقاله بر این مبناست که زبان فارسی، فراتر از یک ابزار ارتباطی، در سه سطح متمایز و مکمل، کارکرد «هویت‌ساز ملی» ایفا می‌کند: نخست، در سطح کارکرد فرهنگی-نمادین، به‌مثابه «حافظه‌ی متجسد» و «مخزن فرهنگی» عمل کرده و از طریق متون کهن (مانند شاهنامه و تاریخ بیهقی)، پیوند عاطفی و شناختی نسل جدید را با میراث تاریخی برقرار می‌سازد. دوم، در سطح کارکرد ارتباطی-یکپارچه‌ساز، به‌عنوان زبان مشترک و «سرمایه‌ی ملی»، زمینه‌ساز ایجاد حوزه‌ی عمومی گفتگو و احساس تعلق فراقومی در میان تنوع قومی کشور است. سوم و در عمیق‌ترین سطح، یعنی کارکرد هویت‌ساز-شناختی، زبان فارسی با دارا بودن ساختارها و مفاهیم منحصربه‌فرد خود (مانند «دل»، «حیا»، «حریم»)، شکل‌دهنده‌ی نوعی از اندیشه، خلاقیت و «منش ایرانی» است که اعتماد به نفس فرهنگی و تمایز هویتی را موجب می‌شود. مقاله در ادامه، با بررسی هر یک از این کارکردها در بستر نظام آموزشی، چالش‌های پیش‌رو (از گسست نسلی و ضعف روش‌های تدریس تا سیاست‌گذاری نادرست در مناطق قومی) را تحلیل کرده و بر این نتیجه تأکید می‌ورزد که نجات و تقویت این سه‌پایه‌ی هویتی، مستلزم تحولی بنیادین در نگرش، محتوا و روش‌های آموزش زبان فارسی در مدارس است؛ تحولی که آن را از حافظه‌محوری صرف، به سمت پرورش شهروندانی نقاد، خلاق و متعهد با هویتی لایه‌ای و پایدار سوق دهد. در غیر این صورت، خطر «شکاف فرهنگی» و «ازخودبیگانگی» نسل آینده در برابر فرهنگ مهاجم جهانی، امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

کلیدواژگان: زبان فارسی، هویت ملی، آموزش و پرورش، حافظه‌ی تاریخی، وحدت ملی، تفکر انتقادی، سیاست زبانی، جهانی شدن.

۱.زبان فارسی: ابزار وحدت و همبستگی ملی

زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و ملی ایران، نقشی بنیادین در ایجاد وحدت و همبستگی ملی دارد. با وجود تنوع زبانی و قومی در کشور، زبان فارسی به‌عنوان ابزار ارتباطی مشترک، زمینه‌ساز پیوستگی اجتماعی و فرهنگی میان اقوام و گروه‌های مختلف است. این زبان نه‌تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای برقراری ارتباط عمل می‌کند، بلکه به‌طور عمیق‌تری به ایجاد احساس همبستگی و هویت ملی کمک می‌کند.

عصر حاضر که با سرعت سرسام‌آور ارتباطات جهانی و هم‌گرایی فرهنگی رقم می‌خورد، مفهوم هویت ملی بیش از هر زمان دیگری به کانون توجه پژوهشگران، سیاست‌گذاران و عامه مردم مبدل شده است. در دنیایی که مرزهای جغرافیایی و فرهنگی به واسطه تکنولوژی و مهاجرت در حال کم‌رنگ شدن هستند، دغدغه حفظ اصالت، انسجام اجتماعی و احساس تعلق به یک جامعه‌ی بزرگ‌تر، اهمیت حیاتی یافته است. هویت ملی، نه یک مفهوم ایستا و ثابت، بلکه پدیده‌ای پویا و چندوجهی است که در تقاطع تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، ارزش‌ها و به ویژه زبان مشترک شکل می‌گیرد. این هویت، به مثابه لنگرگاهی عمل می‌کند که فرد را در دریای متلاطم تغییرات جهانی، به ریشه‌های خود پیوند می‌زند و حس معنا و هدفمندی را در زندگی جمعی او تقویت می‌کند.

در این منظومه پیچیده، زبان فارسی برای ملت ایران جایگاهی بی‌بدیل و منحصر به فرد دارد که فراتر از یک ابزار ارتباطی ساده است. زبان فارسی، رگ حیات فرهنگی و تاریخی این سرزمین محسوب می‌شود؛ گنجینه‌ای نفیس که نه تنها افکار و احساسات را منتقل می‌کند، بلکه حامل اندیشه‌ها، حکمت‌ها، آداب و رسوم، و جهان‌بینی‌ای است که در طول هزاره‌ها شکل گرفته و تمدن ایرانی را قوام بخشیده است. از کتیبه‌های باستانی هخامنشی که ریشه‌های زبان ما را در اعماق تاریخ نشان می‌دهند، تا متون پهلوی که پلی میان دوران باستان و اسلام ایجاد کردند، و سپس اوج‌گیری شکوهمند آن در دوران اسلامی با ظهور شاعران و نویسندگان بزرگی چون فردوسی، حافظ، سعدی، مولوی و بسیاری دیگر، هر واژه و هر بیت در زبان فارسی، روایتی از مقاومت، خلاقیت، عشق، عرفان و دانش این مرز و بوم را در خود نهفته دارد. این زبان، نه تنها زبان رسمی و مادری بخش عظیمی از ایرانیان است، بلکه به عنوان یک زبان میان‌فرهنگی، در طول تاریخ بر ادبیات و فرهنگ سرزمین‌های همسایه نیز تأثیر عمیقی گذاشته است.

با درک این اهمیت بنیادین و چندوجهی زبان، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان این میراث گران‌بها را به نسل‌های آینده منتقل کرد و از آن برای استحکام بخشیدن به هویت ملی بهره گرفت؟

پاسخ اینجاست که آموزش زبان فارسی در مدارس نقشی حیاتی، محوری و استراتژیک در این فرآیند ایفا می‌کند. مدرسه، به عنوان دومین نهاد اجتماعی‌کننده پس از خانواده، فضایی رسمی و هدفمند را برای پرورش شهروندانی آگاه و متعهد فراهم می‌آورد. اینجا دیگر صرفاً انتقال قواعد دستوری یا آموزش واژگان مطرح نیست؛ بلکه مدرسه به مثابه کارگاهی فرهنگی عمل می‌کند که در آن، دانش‌آموزان نه تنها با ساختار و زیبایی‌های زبان فارسی آشنا می‌شوند، بلکه از طریق

متون ادبی، تاریخی و علمی، با ریشه‌های عمیق فرهنگی و هویت ملی‌شان پیوند می‌خورند. این فرآیند، به آن‌ها کمک می‌کند تا درک کنند که چه کسی هستند، از کجا آمده‌اند و چه نقشی در تداوم این تمدن کهن دارند.

هدف از نگارش این مقاله، ارائه یک تحلیل جامع و مبتنی بر رویکرد علمی-آموزشی از نقش و اهمیت آموزش زبان فارسی در مدارس در تحکیم هویت ملی است. در بخش‌های آتی، به‌تفصیل بررسی خواهیم کرد که چگونه زبان فارسی با قابلیت‌های بی‌نظیر خود، به عنوان حامل امین تاریخ و میراث فرهنگی، ابزاری قدرتمند برای ایجاد وحدت و همبستگی ملی در میان تنوع اقوام، و همچنین بستری غنی برای تقویت تفکر انتقادی، خلاقیت و خودباوری ملی عمل می‌کند. این مقاله تلاش می‌کند تا با روشن ساختن ابعاد مختلف این رابطه متقابل، بر ضرورت توجه بیشتر به کیفیت، روش‌ها و محتوای آموزش زبان فارسی تأکید ورزد؛ چرا که سرمایه‌گذاری بر این حوزه، در واقع تضمینی برای پایداری، رشد و شکوفایی هویت ایرانی در برابر چالش‌ها و فرصت‌های جهانی قرن بیست و یکم خواهد بود.

پیوند با گذشته و انتقال میراث تاریخی

یکی از بنیادی‌ترین و شاید حیاتی‌ترین کارکردهای آموزش زبان فارسی در نظام آموزشی کشور، نقش بی‌بدیل آن در ایجاد پیوندی ناگسستنی و معنادار میان نسل‌های کنونی و گذشته‌ی پربار تاریخی، فرهنگی و تمدنی ایران است. در عصری که با ویژگی‌های بارزی چون جهانی‌شدن (Globalization) ، پیشرفت خیره‌کننده‌ی تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی، و سیطره‌ی رسانه‌های نوین، مرزهای فرهنگی و هویتی با سرعتی بی‌سابقه در حال محو شدن و در هم تنیدن هستند، هویت‌های بومی و ملی به شدت در معرض تهدید قرار گرفته‌اند. این تهدید نه تنها از سوی فرهنگ‌های غالب خارجی، بلکه از درون نیز به دلیل سرعت تحولات و گسست نسلی، می‌تواند به چالش کشیده شود. در چنین شرایطی، شناخت و درک عمیق از هویت تاریخی یک ملت، به مثابه لنگرگاهی مستحکم و ضروری عمل می‌کند که نه تنها از ریشه‌کن شدن افراد در دریای متلاطم تحولات فرهنگی و اجتماعی جلوگیری می‌نماید، بلکه به آن‌ها احساس ثبات، تعلق خاطر و معنابخشی در جهانی پر از ابهام و عدم قطعیت می‌بخشد. هویت ملی در این چارچوب، نه یک مفهوم ایستا و از پیش تعیین‌شده‌ای که یک بار برای همیشه شکل گرفته باشد، بلکه پدیده‌ای پویا، چندوجهی و ساختاریافته است که در بستر زمان و از طریق روایت‌های جمعی، حافظه‌ی تاریخی، نمادها، و به ویژه زبان مشترک، پیوسته در حال بازتولید، تفسیر مجدد و تحول است (اسمیت، ۱۹۹۱). این هویت، به افراد امکان می‌دهد تا خود را بخشی از یک "ما"ی بزرگ‌تر ببینند و احساس همبستگی با گذشته و آینده‌ی جمعی خود داشته باشند؛ احساسی که برای انسجام اجتماعی و تاب‌آوری ملی حیاتی است.

بدون شناخت دقیق و عمیق از گذشته، که شامل درک دستاوردها، چالش‌ها، شکست‌ها، پیروزی‌ها، و تحولات فکری و ارزشی نیاکان است، درک کاملی از هویت امروزین و ترسیم چشم‌اندازی روشن و واقع‌بینانه برای آینده میسر نخواهد بود. این عدم شناخت یا گسست از گذشته، می‌تواند به عواقب وخیمی چون سردرگمی هویتی، احساس بیگانگی با ریشه‌ها و ارزش‌های بومی، و پذیرش منفعلانه و بدون نقد فرهنگ‌های بیگانه منجر شود. چنین وضعیتی، زمینه‌ساز از دست رفتن اعتماد به نفس ملی، تزلزل در اراده‌ی جمعی برای پیشرفت، و حتی بروز پدیده‌هایی چون "بحران هویت" در سطح فردی و اجتماعی است. در این میان، زبان فارسی نه تنها ابزاری صرف برای ثبت و روایت وقایع گذشته و نگارش تاریخ در قالب متون و اسناد است، بلکه خود به مثابه "پل زمان" عمل می‌کند؛ پلی نامرئی اما استوار که دانش‌آموزان را قادر می‌سازد تا

از زمان حال عبور کرده و به اعماق قرون و اعصار سفر کنند، با نیاکان و مفاخر خود به زبان مشترک سخن بگویند، و از تجربیات، افتخارات، چالش‌ها و حکمت‌های آنان درس بگیرند. این ارتباط مستقیم و معنادار با گذشته، سنگ‌بنای شکل‌گیری حس تعلق خاطر و غرور ملی است که برای تحکیم هویت در برابر عوامل گسست‌زا و بیگانه‌پرستی، بنیادین و ضروری به شمار می‌رود (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵). زبان در این معنا، صرفاً یک ابزار ارتباطی نیست، بلکه یک "مخزن فرهنگی " (cultural reservoir)است که در خود، تاریخ، ارزش‌ها، باورها و جهان‌بینی یک ملت را ذخیره کرده است (فکوهی، ۱۳۸۹). با آموزش زبان فارسی، دانش‌آموزان نه تنها واژگان و قواعد دستوری را فرامی‌گیرند، بلکه به جهان‌بینی‌ای قدم می‌گذارند که از دل هزاران سال تفکر و زیست جمعی ایرانیان برآمده است. این پیوند زبانی، فراتر از یک ارتباط صرفاً واژگانی، به معنای ورود به جهان‌بینی و طرز تفکر گذشتگان است که از طریق ساختارها، کنایات، استعارات، و ظرایف زبانی منتقل می‌شود و به نوعی بازآفرینی تجربه زیسته آن‌ها را در ذهن و روح نسل جدید امکان‌پذیر می‌سازد؛ فرآیندی که به تقویت همدلی تاریخی و درک عمیق‌تر از هویت جمعی می‌انجامد. این فرآیند، نه تنها به تقویت حافظه تاریخی کمک می‌کند، بلکه به شکل‌گیری یک "هویت روایی (narrative identity) "در افراد منجر می‌شود که در آن، فرد خود را بخشی از یک داستان بزرگ‌تر و پیوسته می‌بیند؛ داستانی که از گذشته آغاز شده و به آینده امتداد می‌یابد (ریکور، ۱۹۸۴). در نهایت، این درک عمیق از پیوستگی تاریخی و فرهنگی، زمینه‌ساز پرورش شهروندانی می‌شود که با آگاهی از گذشته‌ی خود، مسئولیت‌پذیری بیشتری نسبت به آینده‌ی میهن خویش احساس می‌کنند و درک می‌کنند که هویت ملی، یک میراث گرانبهاست که باید با جدیت از آن پاسداری و برای غنای آن تلاش کرد.

این پیوند حیاتی و عمیق با گذشته، که در بند پیشین به ابعاد نظری و ضرورت آن در حفظ هویت ملی اشاره شد، در وهله اول از طریق دسترسی مستقیم و غیرمستقیم به متون تاریخی و ادبی کهن حاصل می‌شود. نظام آموزشی، به ویژه در درس زبان و ادبیات فارسی، مسئولیت خطیری در گزینش هوشمندانه و هدفمند از این متون ارزشمند بر عهده دارد. این گزینش باید به گونه‌ای باشد که ضمن رعایت اصول پداگوژیک و متناسب بودن با سن و سطح شناختی دانش‌آموزان، آن‌ها را با غنای بی‌بدیل تاریخی و ادبی سرزمینشان آشنا سازد و از این طریق، دریچه‌ای به سوی جهان‌بینی و معرفت‌شناسی گذشتگان بگشاید. از طریق این متون، دانش‌آموزان نه تنها با ظرایف و پیچیدگی‌های زبان، سبک نگارش و گنجینه‌ی واژگان دوره‌های مختلف تاریخی آشنا می‌شوند، بلکه آن‌ها را در معرض اندیشه‌ها، ارزش‌ها، فلسفه‌ها، باورها و مفاهیم بنیادین تمدن ایرانی قرار می‌دهند که نسل به نسل منتقل شده‌اند. آموزش زبان فارسی به دانش‌آموزان این امکان را می‌دهد که با متون اصلی و دست اول تاریخی ارتباط برقرار کنند، نه اینکه صرفاً به خلاصه‌ها، تفاسیر یا ترجمه‌هایی که ممکن است حاوی دیدگاه‌های شخصی، تحریف‌شده یا ناقص باشند، اکتفا کنند. این توانایی خوانش مستقیم و بدون واسطه، به آن‌ها امکان می‌دهد تا خود به نقد، تحلیل و تفسیر متون بپردازند، استنتاج‌های مستقل داشته باشند و قضاوت مستقلی نسبت به گذشته خود و رویدادهای آن داشته باشند، که این خود از اصول اساسی تفکر انتقادی و پژوهشگری است؛ مهارتی که برای شهروندان فعال و آگاه در هر جامعه‌ای ضروری است.

۲. زبان فارسی: حامل تاریخ، میراث فرهنگی و گنجینه ارزش‌های ملی

۱.۲.پیوند با گذشته و انتقال میراث تاریخی:

زبان به مثابه پل زمان است و زبان فارسی به عنوان یک پل، نسل امروز را به گذشته پربار تاریخی ایران متصل می‌کند. بدون درک زبان، دسترسی به متون تاریخی، کتیبه‌ها، و اسناد گذشته امکان‌پذیر نیست.

آموزش زبان فارسی، دانش‌آموزان را قادر می‌سازد تا متون اصلی تاریخی (مانند تاریخ بیهقی، شاهنامه فردوسی به عنوان منبع تاریخ اساطیری و حماسی، سفرنامه‌ها و...) را بخوانند و بفهمند. این متون، نه تنها وقایع را روایت می‌کنند، بلکه روح زمانه، تفکر و ارزش‌های آن دوران را نیز منعکس می‌نمایند.

فردوسی و هویت ملی: به طور خاص، می‌توانیم به نقش بی‌بدیل شاهنامهٔ فردوسی اشاره کنیم که چگونه با احیای زبان فارسی پس از قرن‌ها سکوت، تاریخ و اساطیر ایران را زنده نگه داشت و به عنوان یک متن بنیادین در شکل‌گیری هویت ملی ایرانی عمل کرد. آموزش شاهنامه در مدارس، دانش‌آموزان را با مفاهیمی چون میهن‌دوستی، عدالت و سلحشوری آشنا می‌سازد.

ادبیات به عنوان آینهٔ فرهنگ است. ادبیات فارسی (شعر و نثر) آینه‌ای تمام‌نما از فرهنگ، فلسفه، عرفان و ارزش‌های اخلاقی ایرانیان است. آموزش این ادبیات، دانش‌آموزان را با عمق و غنای فکری گذشتگان آشنا می‌کند. همچنین معرفی مفاخر و برجسته‌ترین چهره‌های ادبی (مانند حافظ، سعدی، مولوی، نظامی و...) و آثار آن‌ها که نه تنها جنبه هنری دارند، بلکه سرشار از حکمت عملی، اخلاق انسانی، عشق الهی و درس‌های زندگی هستند در این زمینه موثر است.

از طریق مطالعه گلستان و بوستان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی معنوی مولوی، و... مفاهیمی چون نوع‌دوستی، عدالت، ایثار، صلح، مدارا، اخلاق نیکو و عشق به همنوع به نسل جدید منتقل می‌شود. این ارزش‌ها، ستون‌های اصلی یک جامعه سالم و باهویت را تشکیل می‌دهند و انتقال ارزش‌های اخلاقی و انسانی مهم است.

۲.۲. زبان، حامل مفاهیم و اصطلاحات فرهنگی:

واژگان و جهان‌بینی: هر زبان، دارای واژگان و اصطلاحاتی است که خاص آن فرهنگ هستند و جهان‌بینی آن قوم را منعکس می‌کنند. آموزش زبان فارسی، دانش‌آموزان را با این مفاهیم بومی و اصیل آشنا می‌کند که در زبان‌های دیگر معادل دقیق ندارند (مثلاً مفاهیم عرفانی، فلسفی یا حتی آداب و رسوم).

همینطور در زمینهٔ حفظ سنت‌ها و آداب، از طریق زبان است که سنت‌ها، داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها و آداب و رسوم از نسلی

به نسل دیگر منتقل می‌کنند. آموزش زبان فارسی، به حفظ و درک این عناصر فرهنگی کمک می‌کند و حس تعلق به یک جامعه فرهنگی واحد را تقویت می‌نماید.

برای مثال، مطالعه‌ی گزیده‌هایی از تاریخ بیهقی (اثر ابوالفضل بیهقی، قرن پنجم هجری)، که به دلیل نثر فاخر، دقت بی‌نظیر در جزئیات، و تحلیل‌های روان‌شناختی عمیق شخصیت‌ها و وقایع شهرت فراوان دارد (زرین‌کوب، ۱۳۷۳)، نمونه‌ای برجسته از این مواجهه‌ی آموزشی است. این کتاب نه تنها دانش‌آموزان را با اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اخلاقی دوران غزنوی، یعنی یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخی ایران پس از اسلام، آشنا می‌کند، بلکه آن‌ها را با شیوه‌ی نگارش شیوای نثر فارسی در آن عصر، که سرشار از کنایات، استعارات، عبارات مسجع و واژگان غنی و پرمعنا است، عمیقاً آشنا می‌سازد. بیهقی با نثر فاخر و دقیق خود، تصویری زنده و گاه بی‌رحمانه از زندگی دربار، جنگ‌ها، دسیسه‌ها، و پیچیدگی‌های قدرت و اخلاق در آن دوران ارائه می‌دهد. او نه تنها وقایع را ثبت می‌کند، بلکه به تحلیل انگیزه‌ها، پیامدها و ابعاد انسانی آن‌ها می‌پردازد؛ به عنوان مثال، در توصیف شخصیت مسعود غزنوی یا حوادث منجر به تراژدی حسنک وزیر، بیهقی به عمق روان‌شناسی شخصیت‌ها و تأثیر تصمیمات آن‌ها بر سرنوشت جمعی می‌پردازد. دانش‌آموز از طریق این متون، با فراز و نشیب‌های تاریخ، با مفاهیم کشورداری، وفاداری، خیانت، شجاعت، و اخلاقیات انسانی در دوره‌های گذشته آشنا می‌شود و این تجربیات را نه به صورت خشک و انتزاعی، بلکه در قالب روایتی زنده و ملموس درک می‌کند. این مواجهه با متون کهن، تنها به افزایش دانش تاریخی محدود نمی‌شود، بلکه به پرورش تفکر تاریخی و تقویت خودآگاهی فرهنگی نیز کمک شایانی می‌کند، زیرا دانش‌آموز می‌آموزد که چگونه گذشته را از منظر خود و با ابزارهای زبان و ادبیات، بازخوانی، درک و تفسیر کند.

در واقع، بدون تسلط بر زبان فارسی و توانایی خوانش متون کهن، دسترسی مستقیم و عمیق به این گنجینه‌های فکری و فرهنگی ناممکن خواهد بود. این فقدان دسترسی می‌تواند منجر به ایجاد یک "گسست معرفتی" و "شکاف فرهنگی" بین نسل جدید و میراث فرهنگی خود شود، به طوری که نسل جوان نتواند با ریشه‌های شناختی و هویتی خود ارتباط برقرار کند و احساس بیگانگی با پیشینه‌ی خود را تجربه کند. این وضعیت، خود می‌تواند زمینه‌ساز از خودبیگانگی فرهنگی، تزلزل در هویت ملی و تمایل فزاینده به الگوبرداری صرف و بی‌چون و چرا از فرهنگ‌های بیگانه شود؛ پدیده‌ای که در بسیاری از جوامع در حال توسعه مشاهده می‌شود. بنابراین، آموزش زبان فارسی در مدارس، نه تنها یک ضرورت آموزشی صرف برای کسب مهارت‌های زبانی، بلکه یک ضرورت استراتژیک برای حفظ و انتقال حافظه جمعی، تداوم هویت ملی و تضمین پایداری فرهنگی یک ملت است. این فرآیند آموزشی، به دانش‌آموزان امکان می‌دهد تا نه تنها خوانندگان صرف تاریخ باشند، بلکه به نوعی "تاریخ‌ساز" شوند؛ زیرا با درک عمیق از گذشته، می‌توانند حال را بهتر تحلیل کرده و آینده‌ای آگاهانه‌تر، مستقل‌تر و مبتنی بر ارزش‌های بومی را رقم بزنند.

چنین رویکردی، به طور مستقیم بر تقویت احساس تعلق به سرزمین و فرهنگ، و در نتیجه، تحکیم هویت ملی تأثیر می‌گذارد (صفوی، ۱۳۸۸) و به آن‌ها ابزارهای لازم برای مشارکت فعال و مسئولانه در توسعه فرهنگی و اجتماعی جامعه‌شان را می‌بخشد.

۳. زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترک وحدت

اندیشمندان و پژوهشگران بر این باورند که زبان، به‌عنوان ابزاری فرهنگی، ساده‌ترین و در عین حال عمیق‌ترین مسیری است که می‌تواند انسان‌ها را به هم نزدیک کند. زبان فارسی به‌عنوان زبان اصلی و رسمی، امکان برقراری ارتباط میان اقوام مختلف را فراهم می‌آورد و این ارتباط باعث می‌شود که افراد از نقاط مختلف کشور بتوانند به تبادل نظر بپردازند و تجربه فرهنگی یکدیگر را درک کنند. با نگاهی به تاریخ، می‌توان دید که در مقاطع حساس، زبان فارسی توانسته است به‌عنوان عاملی برای تقویت وحدت و همبستگی عمل کند.

به‌عنوان مثال، در دوران‌های جنگ، بحران‌ها یا تغییرات اجتماعی، زبان فارسی به‌عنوان یک هویت جمعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، و ایرانیان با این زبان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و از طریق فرایندهای آموزشی و فرهنگی، این آگاهی و احساس تعلق را تقویت می‌کنند. این وابستگی فرهنگی به زبان مشترک، به ویژه در مناطقی که اقوام مختلف با زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت وجود دارند، می‌تواند به انسجام بیشتری منجر شود.

از طریق آموزش زبان فارسی به دانش‌آموزان، آنان فرصتی برای درک عمیق‌تری از ارزش‌های ملی و فرهنگی پیدا می‌کنند. در مدارس، دروس زبان و ادبیات نه‌تنها به‌عنوان ابزاری برای آموزش زبان به کار می‌روند، بلکه فرصتی برای آشنا شدن با هویت ملی و تجربیات جمعی فراهم می‌آورند. تبادل فرهنگی در این فضا، نه‌تنها به ایجاد ارتباطات عمیق‌تر کمک می‌کند، بلکه حس همبستگی و اتحاد را نیز در میان جوانان تقویت می‌کند.

از طریق آموختن زبان و ادبیات فارسی، دانش‌آموزان با شخصیت‌های تاریخی، ادبی و فرهنگی خود آشنا می‌شوند. مطالعه آثار شاعران بزرگ ایرانی چون فردوسی، حافظ، و مولانا، تصور و ذاتی از احساسات، ارزش‌ها و باورهای جامعه ایرانی به نسل‌های جدید منتقل می‌کند. این آثار به‌طور مؤثر نمایان‌گر تجربه انسانی، اخلاقیات، و تاریخ ملت هستند و از این رو، در ایجاد حس همبستگی و تعلق به هویت فرهنگی ملی اهمیت دارند.

زبان فارسی همچنین می‌تواند به‌عنوان یک نقاط قوت در زمینه تنوع فرهنگی عمل کند. با ایجاد فضاهای فرهنگی که در آن‌ها به اهمیت زبان فارسی پرداخته می‌شود، می‌توان زمینه‌های گفتگو و تبادل نظر میان اقوام مختلف را فراهم آورد. این تبادل فرهنگی می‌تواند به کاهش تنش‌ها و پیش‌داوری‌ها کمک کند و افراد را به‌سمت یکدیگر جلب کند. به‌ویژه در دنیای مدرن که فناوری و ارتباطات جهانی در حال افزایش است، داشتن یک زبان مشترک مانند زبان فارسی به‌عنوان عاملی برای ایجاد همبستگی و اتحاد در میان اقوام و فرهنگ‌های مختلف بسیار ارزشمند است.

۱.۳.چالش‌ها و فرصت‌ها

در حالی که زبان فارسی به‌عنوان ابزار وحدت ملی عمل می‌کند، چالش‌هایی نیز در این زمینه وجود دارند. در عصر جهانی‌سازی و با رشد روزافزون رسانه‌ها و اینترنت، تأثیرات فرهنگ‌های خارجی می‌تواند به تضعیف زبان فارسی و کاهش

اهمیت آن به‌عنوان زبان مشترک منجر شود. این موضوع علاوه بر اینکه بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد، می‌تواند به شکل‌گیری هویت‌های چندگانه و فشار برای مثبت نگریش به فرهنگ‌های بیگانه نیز منجر شود.

از سوی دیگر، زبان فارسی ممکن است در شرایطی که برخی اقوام احساس کنند زبان‌های خودشان مورد تهدید هستند، با مشکلاتی مواجه شود. برای مثال، در مناطقی که زبان‌های محلی رایج‌تر است، ممکن است جوانان به دلیل نداشتن انگیزه کافی برای یادگیری زبان فارسی، احساس جدایی و بیگانگی کنند. این خود می‌تواند تحت شرایطی به افزایش احساس منفی نسبت به هویت ملی منجر شود.

بنابراین، ایجاد برنامه‌های آموزشی قوی و مؤثر برای ترویج زبان فارسی و حفظ و تقویت آن در برابر تأثیرات بیگانه ضرورت دارد. این امر نیازمند توجه به آموزش زبان در مدارس و ایجاد فضاهای فرهنگی جذاب است که تأکید بر آثار ادبی و تاریخی داشته باشد. علاوه بر این، خدمت به ترویج زبان فارسی از طریق رسانه‌ها و سایر اشکال ارتباطی، فرصتی برای تجلی هویت فرهنگی و ملی ایرانیان به شمار می‌رود.

زبان فارسی به‌عنوان ابزار جنسیت فرهنگی و وحدت ملی، نقش بسیار مهمی در ایجاد همبستگی اجتماعی، فرهنگی و ملی در ایران ایفا می‌کند. این زبان، نه‌تنها برقراری ارتباط میان اقوام و گروه‌های مختلف را تسهیل می‌کند، بلکه با انتقال ارزش‌های فرهنگی و تاریخی، به ایجاد هویتی واحد و مشترک منجر می‌شود. در دنیای امروز که تحت تأثیر جهانی‌سازی و حملات فرهنگی قرار دارد، حفظ و تقویت زبان فارسی به‌عنوان یک عنصر کلیدی برای امنیت فرهنگی و هویتی ملت ایران حیاتی است.

۴. زبان به مثابه هسته‌ی هویت ملی: مبانی نظری یک پیوند ناگسستنی

برای درک عمیق‌تر نقش آموزش زبان فارسی در مدارس به‌عنوان «ستون فقرات و بنیاد هویت ملی»، نخست باید به این پرسش بنیادین پاسخ گفت که اساساً زبان چه نسبتی با هویت ملی دارد و این رابطه در نظریه‌های علوم اجتماعی و انسانی چگونه مفهوم‌پردازی شده است. این بخش با عبور از نگاه ابزارانگارانه به زبان (که آن را صرفاً وسیله‌ای برای ارتباط می‌داند)، استدلال می‌کند که زبان، به‌ویژه در قالب زبان ملی، یک سازه‌ی اجتماعی ـ فرهنگی پیچیده است که در فرآیندی پویا و دیالکتیکی، هم بازتاب‌دهنده‌ی هویت جمعی است و هم به‌طور فعال در شکل‌دهی، انتقال و تحول آن نقش ایفا می‌کند.

۱.۴.گذار از هویت ذات‌گرا به هویت سازه‌گرا: بستر فهم نقش زبان

درک مدرن از رابطه‌ی زبان و هویت، وامدار گذار از نگرش ذات‌گرایانه (Essentialist) به نگرش سازه‌گرایانه (Constructivist) به هویت ملی است. در نگاه ذات‌گرا که ریشه در اندیشه‌های رمانتیک قرن نوزدهم دارد، هویت ملی مجموعه‌ای ثابت، ازلی و مبتنی بر عواملی چون نژاد مشترک، خون یا روحیه‌ی قومی تلقّی می‌شد. در این چارچوب، زبان نیز به‌عنوان «بازتاب» ساده و طبیعیِ این هویت از پیش موجود در نظر گرفته می‌شد. اما رویکرد سازه‌گرا ـ که از میانه‌ی

قرن بیستم بر اندیشه‌ی اجتماعی غالب شد ـ هویت ملی را یک »سازه «یا »فرآورده‌ی اجتماعی «می‌داند که در بستر تاریخی خاصی و از طریق فرآیندهای فرهنگی، سیاسی و به‌ویژه گفتمانی شکل می‌گیرد، تحول می‌یابد و به نسل‌های بعد منتقل می‌شود (گلنر، ۱۹۸۳؛ هابسباوم، ۱۹۸۳). در این الگوواره، هویت امری سیال، چندلایه و قابل مذاکره است که دائماً در تعامل با «دیگری» و در پاسخ به شرایط متحول، بازتعریف می‌شود. نقش زبان در این الگوواره، نقشی محوری و فعال است. زبان نه یک امر فرعی، بلکه یکی از مهم‌ترین مصالح ساختن این سازه‌ی هویتی و یکی از اصلی‌ترین عاملان این ساخت‌وساز است.

۲.۴. نظریه‌ی کلیدی اول: «اجتماعات تصوّری» بندیکت اندرسون و انقلاب چاپی

بندیکت اندرسون در اثر کلیدی خود، «اجتماعات تصوّری ،۱۹۸۳»، ملت را یک «اجتماع سیاسی تصوّری و خودمختار» می‌خواند که اعضای آن، حتی اگر یکدیگر را نشناسند، در ذهن خود تصوّری از هم‌نوعی و اشتراک سرنوشت دارند. اندرسون بر نقش تعیین‌کننده‌ی »سرمایه‌داری چاپی «در پیدایش ملیت‌های مدرن تأکید می‌ورزد. به باور وی، اختراع صنعت چاپ و پیدایش »زبان‌های اداری معیار«، امکان تولید انبوه متون (نخست کتاب‌های مقدس، سپس رمان‌ها و روزنامه‌ها) را به یک زبان مشترک فراهم آورد. مردم پراکنده در یک قلمرو، با خواندن روزنامه‌ی واحد یا رمانی واحد، برای نخستین بار خود را در حال تجربه‌ی »زمانی هم‌زمان «با میلیون‌ها هموطن نادیده‌ی خود احساس کردند. آنان در یک »فضای گفتمانی مشترک «قرار گرفتند و از طریق روایت‌های یکسان، به تدریج شروع به تصوّر کردن خود به‌عنوان بخشی از یک کلِ منسجم کردند. از منظر این نظریه، آموزش زبان معیار ملی در مدارس، نهادینه‌سازی و تداوم همان فرآیند تاریخی انقلاب چاپی است .مدرسه، آن «فضای گفتمانی مشترک» را برای نسل‌های جدید می‌سازد و از طریق متون درسی استانداردشده، «هم‌زمانی» تجربه‌ی زیسته‌ی دانش‌آموزان از فرهنگ و تاریخ خود را ممکن می‌سازد.

۳.۴.نظریه‌ی کلیدی دوم: «ملی‌گرایی قومی» آنتونی دی. اسمیت و نمادهای باستانی

در تقابل نسبی با اندرسون، آنتونی دی. اسمیت (۱۹۹۱) بر تداوم و اهمیت عناصر کهن و قومی در شکل‌گیری ملت‌های مدرن تأکید می‌ورزد. از دیدگاه وی، ملت‌های مدرن اغلب بر شالوده‌ی »اجتماعات قومی (Ethnies) «پیشامدرن با میراثی غنی از »اسطوره‌ها، خاطرات، نمادها و ارزش‌های مشترک «بنا شده‌اند. این عناصر کهن، »هسته‌ی سخت «هویت ملی را تشکیل می‌دهند و تضعیف آن‌ها می‌تواند به بحران هویت بینجامد. اسمیت استدلال می‌کند که ملی‌گرایی مدرن، این مواد خام قومی را گرفته، آن‌ها را بازسازی، منظومه‌بندی و برای اهداف سیاسی معاصر به کار می‌بندد. در این فرآیند، زبان نقشی دوگانه و حیاتی دارد: نخست، به‌عنوان «مجرای اصلی انتقال» این اسطوره‌ها، خاطرات و ارزش‌ها از نسلی به نسل دیگر؛ و دوم، به‌عنوان «خود یک نماد کلیدی» که بخشی جدایی‌ناپذیر از آن میراث قلمداد می‌شود. بر اساس این نظریه، آموزش زبان فارسی در مدارس، در واقع آموزش و نهادینه کردن دسترسی به آن «هسته‌ی سخت» نمادین هویت ایرانی است .اگر

این مجرا مسدود یا ضعیف شود، پیوند نسل جدید با اسطوره‌ی کیخسرو، خاطره‌ی کارنامه‌ی اردشیر بابکان یا ارزش‌های اخلاقی بوستان سعدی گسسته خواهد شد.

۴.۴.نظریه‌ی کلیدی سوم: «مخزن فرهنگی» در انسان‌شناسی و جهان‌نمای زبانی

در عرصه‌ی انسان‌شناسی فرهنگی، دیدگاهی وجود دارد که فرهنگ را نه مجموعه‌ای از اشیاء یا آداب، بلکه نظامی پویا از معانی نمادین می‌داند که افراد برای تفسیر جهان، هدایت کنش خود و ارتباط با دیگران از آن استفاده می‌کنند (گیرتز، ۱۹۷۳). زبان، پیچیده‌ترین و نظام‌یافته‌ترین بخش این نظام نمادین است .پروژه‌ی انسان‌شناسانه، فهم «جهان‌نمایی» (Worldview) یا «طرح کلی معنا» است که در دل یک زبان و فرهنگ نهفته است. ناصر فکوهی (۱۳۸۹) با طرح مفهوم «مخزن فرهنگی»، توضیح می‌دهد که در طول تاریخ، تجارب، شکست‌ها، پیروزی‌ها، شهودها، باورها و شیوه‌های اندیشیدن یک قوم در قالب نمادها (و شاخص‌ترین آن‌ها، زبان) ذخیره، انباشته و پالایش می‌شود. این مخزن، یک بانک اطلاعاتی ساده نیست، بلکه اکوسیستمی زنده از معناست که هر نسل به آن ورود می‌کند، از آن تغذیه می‌کند و به نوبه‌ی خود بر غنای آن می‌افزاید. تسلط بر زبان، به منزله‌ی دریافت «کلید رمزگشایی» از این مخزن غنی است. فردی که به زبان فارسی مسلط است، نه تنها می‌تواند متن حافظ را بخواند، بلکه قادر است تا حدی با «جهان‌نمای عرفانی و پرابهام» نهفته در آن هم‌راه شود. به عبارتی، هر زبانی «دست‌ورزی ویژه‌ای با واقعیت» دارد. ساخت‌های دستوری، استعاره‌های رایج، واژگان بدون معادل دقیق (مانند «تعارف» در فارسی)، همه بخشی از این دست‌ورزی منحصربه‌فرد هستند. بنابراین، آموزش زبان، تنها آموزش واژگان و دستور نیست، بلکه آموزش یک «روش دیدن جهان»، یک «حس‌آمیزی» خاص با واقعیت و یک «سبک اندیشیدن» است .مدرسه، مکانی است که این کلید رمزگشایی را به‌طور نظام‌مند به دانش‌آموز می‌سپارد و او را به مخزن فرهنگی ملّت خود وصل می‌کند.

۵.۴. تلفیق نظری: سه کارکرد هویت‌ساز زبان در یک نگاه یکپارچه

با تلفیق بینش‌های نظری فوق، می‌توان سه کارکرد کلیدی و درهم‌تنیده را برای زبان در فرآیند هویت‌سازی ملی برشمرد که مبنای تحلیلی بخش‌های بعدی این مقاله خواهد بود. این کارکردها نه جایگزین، که مکمل یکدیگرند:

۱ .کارکرد ارتباطی ـ یکپارچه‌ساز (مبتنی بر اندرسون): زبان به‌عنوان بستر ایجاد «حوزه‌ی عمومی گفتگو» و «هم‌زمانی تجربه»، امکان تعامل و فهم مشترک میان شهروندان پراکنده‌ی یک کشور را فراهم می‌آورد. این کارکرد، شرط لازم برای ایجاد هرگونه احساس هم‌بستگی ملی است.

۲ .کارکرد فرهنگی ـ نمادین (مبتنی بر اسمیت و فکوهی) :زبان به‌عنوان «حافظه‌ی متجسّد» و «مخزن نمادها»، اسطوره‌ها،

روایت‌های تاریخی، ارزش‌های اخلاقی و جهان‌نمای خاص یک تمدن را حمل و منتقل می‌کند. این کارکرد، هویت را از یک احساس تهی به یک وجود پرمایه تبدیل می‌کند.

۳ .کارکرد هویتی ـ تمایزبخش (برآمده از هر دو) :زبان به‌عنوان یک «مرزنمای معنایی» قوی، احساس تعلّق به یک «ما»ی جمعی را هم‌زمان با ایجاد تمایز از «دیگری»ها تعریف می‌کند. این کارکرد، به هویت ملی «خودآگاهی» و «انسداد درونی» می‌بخشد.

نظریه‌های مرورشده، به‌طور همگرا بر این نکته تأکید دارند که در جهان مدرن، زبان ملی یکی از قدرتمندترین و ملموس‌ترین ابزارها برای «ساختن اجتماع تصوّری»، «انتقال هسته‌ی نمادین قومی»و «امکان‌پذیر کردن درک جهان‌نمای فرهنگی» است. فقدان یا ضعف تسلط بر این زبان، فرد را به‌طور نسبی از این فرآیندهای هویت‌ساز محروم می‌کند. با این چارچوب نظری غنی در ذهن، که نشان می‌دهد زبان صرفاً یک مهارت نیست، بلکه یک سرمایه‌ی نمادین و یک منبع هویت است، اکنون می‌توان به تحلیل عمیق‌تر این مسئله پرداخت که نهاد مدرسه، به‌عنوان کانون جامعه‌پذیری رسمی، چگونه می‌تواند و باید از طریق آموزش زبان فارسی، این سه کارکرد را محقق ساخته و ستون هویت ملی را استوار کند.

۵.۵.زبان فارسی به مثابه بستر اندیشه، خلاقیت و خودآگاهی ملی

اگر دو کارکرد پیشین (حافظه‌ی تاریخی و وحدت‌بخشی) را لایه‌های بیرونی و میانی هویت ملی بدانیم، این بخش به هسته‌ی سخت و روان‌شناختی هویت می‌پردازد. در اینجا پرسش بنیادین این است: آیا زبان تنها «وسیله‌ای» برای بیان اندیشه‌های از پیش شکل‌گرفته است، یا خود سازه‌بخش، جهت‌دهنده و محدودکننده‌ی جریان اندیشه است؟ این پرسش که در زبان‌شناسی تحت عنوان فرضیه نسبیت زبانی ساپیر–وورف مطرح شده، در حوزه‌ی هویت ملی اهمیتی حیاتی می‌یابد. اگر بپذیریم که زبان تا حدی جهان‌نمای گویشوران خود را شکل می‌دهد، آنگاه آموزش هر زبان، در واقع آموزش یک الگوی ویژه‌ی ادراک، طبقه‌بندی جهان و پردازش واقعیت است. این بخش استدلال می‌کند که زبان فارسی، به دلیل ساختارهای دستوری، گنجینه‌ی واژگانی، ادبیات غنی و ریخت‌های بیانی خاص خود (مانند شعر، استعاره، کنایه)، نه تنها ابزار اندیشه ایرانیان که خمیرمایه‌ی شکل‌گیری نوعی از هوش، حس‌آمیزی و خلاقیت منحصربه‌فرد بوده است. نقش مدرسه، آگاهانه یا ناخودآگاه، انتقال این الگوی اندیشه‌ورزی و تقویت خودآگاهی ممتاز فرهنگی است.

۱.۵.۵.زبان به مثابه «دستگاه مفهومی»: جهان‌سازی از طریق واژه و ساختار

هر زبانی، جهان را به شیوه‌ای خاص قطعه‌قطعه و نامگذاری می‌کند. آموزش زبان فارسی، آموزش یک نقشه‌ی مفهومی خاص است.

-واژگان بدون معادل دقیق: زبان فارسی مملو از واژگانی است که بار فرهنگی عمیقی دارند و ترجمه‌ی دقیق آن‌ها به دیگر زبان‌ها دشوار یا ناممکن است. آموزش این واژگان، در واقع آموزش مفاهیم بنیادین فرهنگ ایرانی است.

-«حریم»: این تنها به معنای محدوده‌ی فیزیکی نیست. اشاره به یک حوزه‌ی مقدس از شخصیت، روابط و فضا دارد که ورود بی‌اجازه به آن توهین محسوب می‌شود. آموزش این مفهوم، آموزش یک حساسیت اخلاقی-اجتماعی خاص است.

-«تعارف»: یک آیین ارتباطی پیچیده که فراتر از «پولیتنس» غربی است. دربرگیرنده‌ی فروتنی، احترام به میهمان، پرهیز از صراحتِ بالقوه‌آزارنده و حفظ آرامش فضای جمعی است.

-«دل» در ادبیات فارسی، «دل» یک عضو فیزیولوژیک نیست .مرکز عشق، ادراک، شجاعت و حقیقت است. «دل داشتن»، «دل به دریا زدن»، «دل شکسته» — این ترکیبات، یک هستیشناسی عاطفی را آموزش می‌دهند که در آن عقل و احساس به شدت درهم تنیده‌اند.

-ساختار دستوری و اندیشه :برخی ویژگی‌های دستور فارسی ممکن است بر اندیشه تأثیر بگذارند.

-صفت پشت سر موصوف :(کتاب خوب) به جای .(good book) این ساختار، تأکید بر کیفیت و ذات شیء را تقویت می‌کند، پیش از آنکه هویت آن مشخص شود.

-وجه التزامی پربسامد :زبان فارسی برای بیان موقعیت‌های فرضی، آرزوها و احتمالات بسیار تواناست. این ممکن است با گرایش به تأمل و اندیشه در حیطه‌ی امور ممکن مرتبط باشد.

۲.۵.۵.ادبیات به مثابه «کارگاه خلاقیت و تفکر انتقادی»

ادبیات فارسی تنها مجموعه‌ای از متون زیبا نیست؛ یک گنجینه‌ی تمرین‌های فکری پیشرفته است. آموزش آن، باید به پرورش مهارت‌های شناختی سطح بالا بینجامد.

-پرورش تفکر استعاری و چندلایه :شعر فارسی (به ویژه در سبک عراقی و هندی) سرشار از استعاره‌ها، نمادها و ایهام‌های پیچیده است. درک شعر حافظ یا بیدل، نیازمند ذهنی است که بتواند از سطح ظاهری فراتر رفته و به لایه‌های معنایی دوم و سوم دست یابد. این یک تمرین ذهنی برای مقابله با تفکر سیاه و سفید و درک پیچیدگی‌های جهان است.

-تقویت تفکر انتقادی و پرسشگری :بسیاری از متون کلاسیک فارسی، ذاتاً پرسشگر و بحران‌آفرین هستند .غزل حافظ مدام در حال شک کردن، طنز زدن و به چالش کشیدن یقین‌هاست. آموزش تحلیلی این اشعار، می‌تواند به دانش‌آموز بیاموزد که هیچ حقیقتی را بی‌کاوش نپذیرد و همیشه آماده‌ی نگریستن از زاویه‌ای دیگر باشد. این، ذات تفکر انتقادی است.

-خلاقیت زبانی و آفرینشگری: شاعران فارسی‌زبان، همواره در حال کشش دادن مرزهای زبان، ساخت ترکیبات جدید و خلق تصاویر بدیع بوده‌اند. آموزش این شاهکارهای خلاقیت (مانند تشبیهات بی‌نظیر نظامی یا ترکیبات انقلابی نیما یوشیج)،

به دانش‌آموزان نشان می‌دهد که زبان یک موجود زنده و قابل گسترش است و آنان نیز می‌توانند در این آفرینش‌گری سهیم باشند. کلاس انشا نباید درباره‌ی «تابستان من» باشد، بلکه می‌تواند درباره‌ی «وصف حال خود با بهره‌گیری از استعاره‌های سعدی» باشد.

۳.۵.۵.زبان به مثابه «منبع خودآگاهی، اعتماد به نفس و تمایز فرهنگی»

تسلط بر یک زبان با پیشینه‌ای درخشان و ادبیاتی جهان‌شمول، یک سرمایه روان‌شناختی عظیم برای فرد و ملت فراهم می‌آورد.

-خودآگاهی تاریخی و تمدنی :دانش‌آموزی که می‌تواند متن هزارساله‌ی «شاهنامه» را بخواند و بفهمد، در عمق وجود خود احساس می‌کند که وارث یک تمدن کهن و پیوسته است. این احساس تعلق به عمق تاریخ، حس هویت را از حالت شکننده و دفاعی خارج کرده و به آن ثبات و غرور می‌بخشد.

-اعتماد به نفس فرهنگی در مواجهه با جهان :هنگامی که یک دانش‌آموز ایرانی بداند زبان مادریش، زبانی است که مولوی و حافظ و خیام با آن جهان را تحت تأثیر قرار داده‌اند، در مواجهه با فرهنگ‌های دیگر احساس کهتری نمی‌کند .او می‌تواند از موضع تبادل و گفتگوی برابر وارد شود، نه تقلید و دنباله‌روی.

-تمایز به مثابه فرصت (نه انزوا) :در جهانی که به سمت یکنواختی فرهنگی پیش می‌رود، حفظ یک صدای متمایز حیاتی است. زبان و ادبیات فارسی، این تمایز را به ایرانیان می‌دهد. این تمایز می‌تواند به یک دارایی نرم تبدیل شود: شیوه‌ی خاص ایرانی نگاه کردن به جهان (که در ادبیاتش متبلور است) می‌تواند راه‌حل‌ها و زیبایی‌شناسی‌های منحصربه‌فردی به جهانیان ارائه دهد.

۴.۵.۵.آسیب‌شناسی: وقتی زبان از اندیشه زایل می‌شود

متأسفانه، سیستم آموزشی کنونی در عمل، گاه نتیجه‌ای معکوس می‌دهد و به جای تقویت اندیشه، آن را می‌کشد.

-تحلیل رفتن خلاقیت تحت تأثیر روش‌های سنتی: اگر آموزش زبان به حفظ طوطی‌وار ابیات، تجزیه‌ی خشک و بی‌حوصله‌ی جملات، و تست‌های چهارگزینه‌ای بی‌ربط با درک ادبی تقلیل یابد، نتیجه بیزاری از زبان و فرار از تفکر است. دانش‌آموز یاد می‌گیرد برای نمره حفظ کند، نه برای لذت بفهمد و بیندیشد.

-تهدید دوگانه‌ی «شبه‌فرهنگ شبکه‌های اجتماعی» و «فقدان مهارت نوشتار :«زبان فارسی در فضای مجازی، اغلب به شکل عامیانه‌ی شدید، پر از غلط‌نویسی و فاقد هرگونه ظرافت ادبی به کار می‌رود. از طرفی، سیستم آموزشی در پرورش مهارت نوشتار خلاق و تحلیلی عمیقاً ناموفق است. نتیجه، نسلی است که نه می‌تواند زبان رسمی را به درستی

بنویسد، نه با زبان ادبی ارتباط برقرار کند. این فقر زبانی، به معنای فقر فکری است، زیرا دامنه‌ی بیان و بنابراین دامنه‌ی اندیشه فرد را محدود می‌کند.

-خطر جایگزینی انفعالی :اگر نظام آموزشی نتواند جذابیت ذاتی و قدرت اندیشه‌ساز زبان فارسی را نشان دهد، این خلأ توسط زبان‌ها و محتوای فرهنگیِ وارداتیِ سطحی پر خواهد شد. در این حالت، هویت زبانی-فکری نسل جدید، نه برآمده از عمق تاریخ خود، که گیجگاه‌ای التقاطی و فاقد اصالت خواهد بود.

۵.۵.۵.به سوی پرورش «ذهن ایرانی» در جهان مدرن

نقش زبان در این لایه، نقشی انقلابی و تعیین‌کننده است. آموزش زبان فارسی در مدارس، اگر به درستی و با آگاهی انجام شود، تنها یک درس نیست؛ یک طرح بزرگ مهندسی ذهن و روح جمعی است. هدف نهایی باید این باشد: پرورش شهروندانی که اولاً، به زبان مادری خویش مسلطند و از آن همچون ابزاری قدرتمند برای اندیشیدن، تحلیل کردن و آفریدن بهره می‌برند؛ ثانیاً، از این تسلط، «خودآگاهی تاریخی» و «اعتماد به نفس فرهنگی» می‌گیرند؛ و ثالثاً، می‌توانند با حفظ اصالت فکری خویش، با زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر به گفتگوی خلاق و برابر بنشینند.

این امر محقق نمی‌شود مگر با:

۱ .تغییر بنیادین روش‌های تدریس از حافظه‌محوری به تفکرمحوری و خلاقیت‌محوری.

۲ .بازنگری در محتوای درسی به نفع متونی که قدرت اندیشه‌وری و تحلیل را تقویت کنند.

۳ .توانمندسازی معلمان به عنوان فیلسوفان-ادیبانی که می‌توانند زیبایی و عمق زبان را نه فقط توضیح، که احساس کنند و منتقل نمایند.

۴ .پیوند زدن زبان با زندگی و مسائل امروز، تا دانش‌آموز ببیند که این گنجینه‌ی کهن، برای ساختن امروز و فردا نیز به کار می‌آید.

در نهایت، هویت ملی در عمیق‌ترین سطح، نه در پرچم و سرود، که در ساختارهای زبانی، الگوهای استعاری و توانش خلاقه‌ای نهفته است که یک ملت برای درک و تغییر جهان خود به کار می‌گیرد .آموزش زبان فارسی، حراست از این کارگاه همیشه فعال اندیشه‌ی ایرانی است.

۶. از تاریخ روایی تا هویت کاربردی: کلاس درس به مثابه کارگاه معناسازی

با این حال، آموزش تاریخ از طریق زبان، زمانی به اوج تاثیرگذاری هویتی خود می‌رسد که از سطح روایت‌گری صرف فراتر رفته و به کارگاه زنده‌ی معناسازی و مسئله‌یابی تبدیل شود. در این سطح، متن کهن بهانه‌ای برای گفت‌وگوی انتقادی نسل امروز با گذشته و بازخوانی مسائل جاری جامعه فراهم می‌آورد. برای مثال، داستان تراژیک »حسنک وزیر «در تاریخ بیهقی، تنها یک گزارش تاریخی از کشته شدن یک وزیر نیست. در کلاس درس خلاق، این متن می‌تواند به داستانی مرجع برای بررسی مفاهیمی عمیق بدل شود: معلم می‌تواند از دانش‌آموزان بپرسد که آیا حسنک، «قربانی سیاست‌بازی‌های درباری بود» یا «شهید پایداری بر سر پیمان و شرافت خویش»؟ این پرسش، دانش‌آموز را به قضاوتی اخلاقی وامی‌دارد و مفهوم «غیرت مدنی» (Civic Courage) را به او می‌آموزد. سپس، بحث می‌تواند به زمینه‌های اجتماعی این تراژدی کشیده شود: نقش شایعه، عوام‌فریبی، بی‌تفاوتی نخبگان، و فرصت‌طلبی اطرافیان. در نهایت، پل زدن به امروز اجتناب‌ناپذیر است: آیا می‌توان مصادیق مدرن «حسنک‌وزیری» یا «سلطان محمودی» را در جامعه‌ی امروز یافت؟ آیا مکانیسم‌های قدرت و اخلاق تغییر کرده‌اند؟ اینجاست که تاریخ، از حافظه‌ی منجمد خارج شده و به ابزاری برای تربیت شهروندان نقاد، حساس به عدالت و آگاه به پیچیدگی‌های سیاست و اخلاق بدل می‌شود. این فرآیند، پیوند هویت را از عاطفه‌ی صرف به تعهد عملی ارتقا می‌دهد.

۱.۶. تبیین تهدیدها از طریق سناریوهای متضاد

تبیین این تهدیدها هنگامی ملموس می‌شود که به بررسی دو سناریوی متضاد در مناطق قومی بپردازیم. این سناریوها نشان می‌دهند که سیاست‌گذاری آموزشی چگونه می‌تواند سرنوشت رابطه‌ی زبان ملی و هویت محلی را رقم بزند.

-سناریوی شکست: مدرسه به مثابه میدان جنگ هویتی .تصور کنید در کلاسی در یک منطقه‌ی قومی، معلمی ناآگاه، زبان مادری دانش‌آموزان را «عامیانه»، «ناقص» یا مانع پیشرفت معرفی کند و فارسی را با تحقیر دیگر گویش‌ها ترویج نماید. در این حالت، نهاد مدرسه ـ که باید محل امن یادگیری باشد ـ به صحنه‌ای از مقاومت منفعل یا فعال تبدیل می‌شود .زبان فارسی در ذهن کودک، نه یک پُل، که نماد تهاجم یک هویت مسلط و نادیده‌گیرنده تلقی می‌گردد. این احساس، می‌تواند به واکنشی هویتی افراطی بینجامد؛ به طوری که فرد برای حفظ «خودِ» تحقیرشده، هر آنچه به زبان ملی پیوند دارد ـ حتی ادبیات غنی و مفاخر مشترک ـ را پس بزند. نتیجه، دوگانگی عمیق‌تر و تقویت گفتمان‌های قوم‌گرایانه‌ای است که وحدت ملی را نه یک فرصت، که یک پروژه‌ی استعماری می‌خوانند.

-سناریوی موفق: مدرسه به مثابه پل‌ساز اعتماد. در مقابل، مدرسه‌ای را تصور کنید که اصل «تکثرگرایی هماهنگ» را نه در شعار، که در عمل پیاده می‌کند. در این مدرسه، زبان مادری در قالب یک فعالیت فرهنگیِ محترم (مثل ساعت داستان‌خوانی به گویش محلی، جمع‌آوری ضرب‌المثل‌ها یا آشنایی با شاعران بومی) جایگاه خود را دارد. معلم، به عنوان یک سفیر فرهنگ ملی، توضیح می‌دهد که زبان فارسی، کلید گنجینه‌ای است که به همه‌ی ایرانیان تعلق دارد و می‌تواند در کنار زبان محلی، چون دو بال برای پرواز فرد در آسمان وطن عمل کند. در این فضا، کودک با امنیت هویتی، زبان ملی را می‌آموزد؛ زیرا احساس نمی‌کند برای پذیرفته شدن، باید ریشه‌های خویش را بکَند. نتیجه، پرورش شهروندانی با هویت

لایه‌ایِ مستحکم است که فارسی را زبان مشارکت، پیشرفت و تعلق به جمع بزرگ‌تر می‌دانند و در عین حال، به فرهنگ خُرد خود می‌بالند. این وحدت، بر پایه‌ی احترام متقابل و انتخاب آگاهانه استوار است، نه اجبار.

۲.۶. کشف «دستور پنهان فرهنگ» در زبان

این واژگان ویژه، در حقیقت کلیدهای دسترسی به «دستور پنهان» یا «اسکریپت فرهنگی» نهفته در ذهن جمعی ایرانیان هستند. هر یک از آن‌ها، تنها یک کلمه نیستند، بلکه کل یک الگوی رفتاری، یک نظام ارزشی و یک چهارچوب اخلاقی را فشرده و رمزگذاری کرده‌اند. آموزش عمیق این مفاهیم، در واقع، آموزش کدهای نامریی زیست‌جهان ایرانی است. برای مثال، مفهوم »حیا «را در نظر بگیرید. این واژه، ترجمه‌پذیر به «شرم» (shame) یا «حجب» (modesty) به تنهایی نیست. «حیا» یک مراقب درونی است؛ نیرویی خودتنظیم‌گر که پیش از هر کنش اجتماعی، فرد را به ارزیابی «شایستگی» آن عمل در میدان دید جمعی وامیدارد. این مفهوم، در ادبیات کهن (از پندهای اخلاقی در قابوسنامه تا اشعار عرفانی) پرورده شده و به‌مثابه یک سامانه‌ی نرمافزاری اخلاقی در ناخودآگاه فرهنگی عمل می‌کند. فرد «باحیا»، نه از ترس قانون، که از سر یک انضباط خودخواسته‌ی ناشی از تعلق به جمع، مرزها را رعایت می‌کند. از دست رفتن درک ظرایف چنین مفهومی — مثلاً، اگر در آموزش به سادگی با «شرمگین بودن» معادل گرفته شود — تنها افتادن یک واژه از گنجینه نیست. بلکه به معنای نابودی یک مکانیسم پیچیده‌ی خودتنظیمی اجتماعی و جایگزینی آن با قواعد بیرونیِ صرف (قانون، پلیس، ناظم) است. به عبارت دیگر، زبان در این سطح، حافظ و ناقل «منش ایرانی» است؛ مجموعه‌ای از گرایش‌ها، ترجیحات و محدودیت‌های نانوشته‌ای که کنش جمعی را ممکن و معنا دار می‌سازد. آموزش زبان، زمانی به کمال می‌رسد که بتواند این لایه‌های معناییِ پنهان در قالب‌های زبانی را آشکار کند و به دانش‌آموز بیاموزد که چگونه این «دستور پنهان» را بخواند، در آن تأمل کند و در نهایت، در تعاملی خلاقانه با جهان مدرن، آن را بازسازی نماید.

در این مقاله کوشیدیم تا از زاویه‌ای علمی و چندبعدی نشان دهیم که آموزش زبان فارسی در مدارس، یک فعالیت صرفاً آموزشی یا فرهنگی نیست، بلکه یک پروژه‌ی استراتژیک هویت‌سازی ملی است. در جهان پیچیده‌ی امروز که هویت‌های جمعی همزمان تحت فشار فرسایش از درون (گسست نسلی، ضعف روش‌های آموزشی) و تهاجم از بیرون (جهانی‌سازی یکسویه) قرار دارند، زبان ملی به مثابه ستون فقرات فرهنگی، نقشی حیاتی در حفظ انسجام و تداوم یک تمدن ایفا می‌کند.

یافته‌های این تحقیق بر سه رکن استوار است:

۱ .زبان به مثابه ریشه (حافظه تاریخی) :زبان فارسی، پل ارتباطی نسل جدید با گنجینه‌ی تجارب، حکمت و اسطوره‌های این سرزمین است. بی‌توجهی به این کارکرد، ملتی را بی‌ریشه و در نتیجه، در برابر هر بادی لامانع می‌سازد.

۲ .زبان به مثابه تنه (وحدت ملی): در کشوری با تنوع قومی چشمگیر مانند ایران، زبان فارسی تنها بستر ممکن برای

ایجاد حوزه‌ی عمومی مشترک، گفتگوی سازنده و احساس سرنوشت جمعی است. مدیریت نادرست این تنوع، می‌تواند این تنه را از درون پوک کند.

۳ .زبان به مثابه تاج و میوه (اندیشه و خلاقیت) :زبان فارسی، تنها وسیله‌ی بیان نیست، بلکه شکل‌دهنده‌ی اندیشه، پرورش‌دهنده‌ی خلاقیت و منبع اعتماد به نفس فرهنگی است. تقلیل آموزش آن به مهارت‌های مکانیکی، میوه‌ی فکر ایرانی را پیش از رسیدن خشک می‌کند.

سخن پایانی و توصیه‌ی سیاستی:

نظام آموزش و پرورش ایران در آستانه‌ی یک انتخاب سرنوشت‌ساز قرار دارد. می‌تواند به روال گذشته ادامه دهد و زبان فارسی را در حصار ساعت‌های درسی خشک و محفوظات بی‌روح محبوس کند که نتیجه‌اش تنها بیزاری نسل جوان از میراث خود خواهد بود. یا می‌تواند جرأت تحول داشته باشد. تحولی که در آن، معلم، نه ماشین تکرار، که راهنمای سفر به اعماق فرهنگ باشد؛ کتاب درسی، نه مجموعهٔ متون منجمد، که کارگاه کشف معنا باشد؛ و کلاس درس، نه فضایی برای سکوت، که گفتگویی زنده بین گذشته، حال و آینده‌ی ایران.

سرمایه‌گذاری بر چنین آموزش کیفی و خلاقانه‌ای، پرهزینه است، اما هیچ هزینه‌ای از هزینه‌ی «بی‌هویتی» یک نسل کمتر نیست .این تنها راهی است که می‌توان امید داشت نسل فردا، نه تنها وارث گذشتهٔ ایران باشد، بلکه با تکیه بر زبان توانمند فارسی، سازندهٔ آینده‌ای درخور این تمدن کهن نیز بشود. آینده‌ای که در آن، هویت ایرانی نه یک دغدغه‌ی دفاعی، که یک منبع زنده‌ی افتخار، خلاقیت و گفتگو با جهان باشد.

منابع به ترتیب حروف الفبا:

آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۵). زبان و هویت: رویکردی جامعه‌شناختی. تهران: انتشارات سمت.

اسمیت، آنتونی دی. (۱۹۹۱). هویت ملی. (ترجمه: عبدالمجید سیف). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

ریکور، پل. (۱۹۸۴) Time and Narrative, Vol. ۱. Chicago: University of Chicago Press .

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). تاریخ در ترازو. تهران: انتشارات امیرکبیر.

صفوی، کوروش. (۱۳۸۸). زبان‌شناسی و ادبیات. تهران: نشر مرکز.

فکوهی، ناصر. (۱۳۸۹). تاریخ و نظریه در انسان‌شناسی. تهران: نشر نی.